**ویژگی‌های جوانی و شیوه‌های صحیح بهره‌مندی از آن**

نویسنده: عزیز الله حیدری

برای موضع گیری صحیح در برابر هر پدیده و هر مرحله از زندگی باید واقعیت آن را فهمید و به جوان شناساند. این یک برخورد صادقانه است، چنان که علی (ع) در نامه ای به امام حسن (ع) می گوید:

«پسرم! بدان که پیش روی تو گردنه ایست رنج زا، در عبور از این گردنه حال مردم سبک بار بهتر است از سنگین باران...

... و جز این نیست که قلب جوان مانند زمین خالی است هر چه در آن کاشته شود همان را می پذیرد (اگر بادام شیرین; نتیجه شیرین و اگر بادام تلخ; نتیجه تلخ)

... و این وصیت پدری است رو به فنا، اعتراف کننده به تغییر و تحولات زمان، در منزلگه مردگان آرمیده، که فردا از آن جا کوچ خواهد کرد، به فرزندی که چیزی را آرزو می کند که آن را نخواهد یافت. انسانی که راهروی کسانی است که از هستی برخوردار بوده و هلاک شدند، هدف بیماری ها و گروگان روزگار است، در تیررس ناگواری ها و بنده ی دنیا و سوداگر فریبنده ها، وامدار زوال و فنا، در بند اسارت مرگ و هم پیمان اندوه ها و همدم غصه ها و نشانه های آفات و زمین خورده ی تمایلات و جانشین مردگان است.»1

چنان که می بینید امام (ع) در گفت وگو با یک نوجوان یا جوان تلاش نموده از همه ی واقعیت های زندگی سخن بگوید تا مخاطب بتواند موضع صحیحی را در مقاطع مختلف حیات انتخاب کند. او خواسته است که جوان فقط یک روی سکه را نبیند تا توقع یکنواخت خوشی داشته باشد و چنین بینشی است که می تواند تحمل را در فرد زیاد نموده و برای برخورد صحیح با فراز و نشیب های زندگی، او را مهیا کند.

بعد از این پیش درآمد، خواهیم کوشید تا بی پیرایه از ویژگی های جوانی سخن برانیم و هدف، راهیابی به درست ترین راه است نه آن که جنبه های منفی در نظر ما باشد و از آن جا که در حوصله ی جوان مقدمه چینی ملال آور است به اصل مطلب می پردازیم.

سنین نوجوانی و جوانی در دیدگاه ها و نظریات متفاوت است، اما معمولا بین 12 تا 25 سالگی را شامل می شود. (12 تا 18 سالگی را دوره ی نوجوانی و 18 تا 25 سالگی را محدوده ی جوانی دانسته اند.) (2)

این تقسیم بندی ممکن است با تغییرات کمی در نگاه کارشناسان مطرح شود; زیرا تغذیه، جغرافیا، محیط و فرهنگ تفاوت هایی را باعث می شود، اما مهم آن است که فردی که خود را جوان می داند، دشواری این دوران را درمی یابد. جوان در این مرحله می کوشد تا هویت خویش را از هویت خانوادگی جدا کند و به استقلال دست یابد. به ویژه آن که در این سیر شتابنده، با بلوغ که تولدی دیگر نامیده شده، رو به روست، جریانی که زمینه ساز تحولات سرنوشت ساز جسمی، روحی و عاطفی می باشد.

در این مطالعه می خواهیم جوان مثل یک مسافر با ما همراه شود و از خویشتن شناخت مفیدی به دست آورده و با حقیقت خود آشنا گردد و در سایه ی این شناخت، کاستی ها را ترسیم نموده و از سرمایه های ارزشمند خویش بهره گیرد.

پس آن چه پی می گیریم دستیابی به سه بهره ی بزرگ است:

1. پی بردن به عظمت و ارزش خود;
2. نجات از صیادان و بازارهایی که کم بها می خرند و بهای واقعی جوانی و جوان را نمی پردازند;
3. آگاهی به راه های برون رفتن از مشکلات و بحران ها.

از آن جا که جوان بیشتر براساس عواطف و احساسات خویش حرکت می کند، پس باید از این دل پاسداری نمود، چنان که علی (ع) فرمود: «این دل مثل زمینی خالی است که هر بذری در آن افشانده گردد پذیرفته و می رویاند. مبادا که بدخواهان دانه ای فاسد بکارند که به جای گل، خار برآرد.»

وقتی پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «بهترین جوانان شما کسی است که به پیران (از لحاظ تجربه و دور اندیشی) شبیه گردد» (3)و باز هم امیرالمؤمنین (ع) می گوید: «نظر و رای پیران را از چالاکی جوان بیشتر می پسندم » ; (4)پس سزاوار است که جوان در جذب تجربه ها، تلاشی پی گیر داشته باشد. در این صورت این استعداد شگرف، که دروازه ی خوبی هاست(5)شکوفا می گردد.

البته جوانی با قدر و قیمتی همراه است که در برخی موارد می خوانیم: جوانی مایه ی مباهات و افتخار خداست، آن جا که پیامبر (ص) فرمود: «محبوب ترین مردم نزد خدا، جوانی کم سن و سال است که در زمان زیبایی و طراوت، از راه منحرف نگردید و در فرمانبری پروردگار خویش درآمد. این همان کسی است که خداوند فرشتگان را شاهد گرفته و می گوید: نگاه کنید این به قیقت بنده ی من است.»(6)

پس چنین گنجی باید خود را بشناسد و سپس نیروهای خود را استخراج نماید و بعد از آن که آن ها را شکل داد، به جهت دادن استعدادها و قابلیت های خود بپردازد، (7)آن هم در مسیر بهترین مقصد و هدف.

این یک حقیقت است که پیامبر اکرم (ص) در یک تمثیل بیان کرده اند: آن ها معدن هستند، مثل معدن طلا و نقره (8)و روشن است که کمال معدن در این است که چهار مرحله را طی کند: کشف، استخراج، شکل یابی، جهت. از این رو لازم است جوان ویژگی هایی را که نقش اصلی دارند، شناسایی کند; خصوصیت هایی که در عین مفید بودن می توانند به یک خصلت منفی تبدیل شوند و جوان با درک ظرفیت ها می تواند نه تنها به کنترل خویش و هماهنگ کردن نیازهایش با موازین متعالی دین و اخلاق بپردازد، بلکه رفتاری نسبتا قابل پیش بینی را سامان دهی کند، که این در انرژی ها و توانایی های جوان نهفته است.

خصلت هایی که نقش بسیار اساسی دارند و یک جوان آگاهانه یا ناخودآگاه با آن ها انس داشته و بیشتر حرکت های او مثل منش و طرز رفتار، لباس پوشیدن، آرایش، الگوها و هدف هایش را شکل می دهد، عبارتند از:

1. استقلال طلبی
2. هویت طلبی
3. عاشق پیشه گی
4. خود شیفته گی

روشن است که شاخص های جوانی در این موارد محدود نمی شود و ممکن است برخی از این عناوین، در ابتدای امر، چهره ای منفی ارایه دهند، اما جوان خصوصیات دیگری دارد که ذاتا مثبت است و باید پرورش پیدا کند، چنان که حس فداکاری و گذشت، مبارزه با ستم و ستمگری، دفاع از مظلوم و حق پذیری در جوانان مشهود است.

در حدیثی از امام معصوم آمده است: «آنان (نوجوانان و جوانان) برای هر کار خوبی با شتاب تلاش می کنند.»(9)

بررسی ویژگی‌ها

1. استقلال طلبی

جوانی که از بحران بلوغ عبور می کند در حقیقت مقدار زیادی از وابستگی های خانوادگی را پشت سر می گذارد و می رود تا هویتی جدید و مستقل را تجربه کند. گرچه او هنوز نیازمند حمایت هاست; اما در بسیاری موارد با خود یا در اعتراض به دیگران می گوید: شما خیال می کنید من هنوز بچه هستم؟ !

این نوع گفتارها، گویای همین روحیه است و به دلیل واقعیت موجود در این روحیه، سزاوار پذیرش و تناسب در برخورد است. البته برخوردی منطقی و خارج از افراط و تفریط، نه به آن صورت که در غرب از هیجده سالگی و یا کمتر، جوان به حال خود رها شده و گویی می خواهند از شر او راحت شوند و شکل تفریطی آن است که این حالت انکار شده و به هیچ انگاشته گردد.

در توصیه های پیامبر اکرم (ص) می بینیم که جوان باید چون مشاوری امین، مورد مشورت قرار گیرد. (10)

اما خود جوان نباید فکر کند که بی نیاز شده و تحت تاثیر شور و نشاط و قدرت های جوانی، از تجربیات افراد سالخورده روی گردان شود.

چنان که از امیرالمؤمنین خواندیم که رای و تدبیر پیر، نزد من محبوب تر از چالاکی و استقامت جوان است. (11)

این نیاز آن قدر محسوس است که جوانی در مصاحبه ای می گوید: کلاف سردرگمی هستیم که هیچ کسی راهنمایی مان نمی کند (پیشگامان، ماهنامه ی فرهنگی، سال سوم شماره ی 25) .

روشن است که استفاده از مشورت ها به معنی کورکردن چشم خود نیست بلکه همانا استفاده از تجربه و اندیشه ی پیشکسوت هاست. با این توضیح معلوم می شود فرضیه ی شکاف نسل ها آن قدر هم که می گویند واقعیت ندارد، بلکه گاهی به دلیل مقاصد سیاسی تبلیغ می شود تا جوانان را از فرهنگ و ارزش اصیل و سنت دینی اصیل بیگانه کنند. این دشمنان جوانان نمی دانند که اگر استقلال طلبی به مفهوم پشت پا زدن به فرهنگ و ارزش های اصیل باشد که به غلط، سنتی کهنه نامیده می شود; اعتراض رهبران غربی را سازمان نمی داد. مشاور امنیت ملی امریکا استاد علوم سیاسی دانشگاه جان هاپکینز و مشاور فعلی مرکز مطالعات استراتژیک بین المللی می گوید: تلویزیون (امریکا) خاصه در تخریب و عدم تداوم سنت ها و انتقال ارزش ها از نسلی به نسل دیگر تاثیر مهمی داشته است. برنامه های سرگرم کننده ی تلویزیون و حتی اخبار آن در شورانگیزی و احساساتی نشان دادن واقعیات به عنوان نوآوری ها که از ارزش های اخلاقی جدا شده اند و در ارایه ی ارزش های مادی و ارضای تمایلات نفسانی و جنسی به عنوان یک امر عادی و حتی رفتاری قابل ستایش، به افراط گراییده است.

ملاحظه ی میزان تاکید مشهورترین برنامه های تلویزیونی که برای بینندگان جوان طراحی شده است و همین طور پربیننده ترین نمایش های بحث و گفت وگوی تلویزیونی برای انحطاط و هرزگی و تحسین و تبلیغ عدم پذیرش اقتدار ارزش های سنتی، تکان دهنده است... .

با چنین پدیده هایی، والدین مشکل بتوانند ارزش های اجتماعی را به فرزندان خود انتقال دهند. انحطاط بارز هسته ی خانواده، به عنوان بنیادی ترین واحد اجتماعی، پریشانی فلسفی - فرهنگی جامعه معاصر امریکا را شدت می بخشد. (12)

پس حس استقلال طلبی به معنای پذیرش شخصیت جوان و اعتماد به نفس خوب است و باید جوان خود را دارای قابلیت ها بداند. اما نه به مفهوم جدایی طلبی و غرور بی جا.

1. هویت طلبی

جوان در جست و جوی هویت خویش است و به همین خاطر به تلاش ها و برون فکنی ها و خود نمایی ها و گاه سکوت و انزوا پناه می برد. این مجموعه نشان از بالندگی و تحرک اوست.

او حق دارد بداند کیست و چه توانایی ها، احساسات و عواطفی دارد; تا برای آن ها برنامه بریزد و اهداف راستین خود را تحقق ببخشد.

این آگاهی باعث می شود که جوان کرامت انسانی خود را حفظ نموده، ارزش واقعی خود را دانسته و خود را به بهای کم نفروشد. راز تسلیم شدن به هوس های زود گذر، الگوهای ناسالم و وارداتی همین عدم شناخت است. اشتباه بزرگ این است که با تحلیل سطحی از خویش، این هویت ارزشمند را با خواسته های ابتدایی و تلقینی اشتباه بگیرد. گاه دیده می شود که وقتی جوانی دست به خلاف هایی زده و افراط می کند و سپس مورد اعتراض واقع می شود، بلافاصله می گوید: شما جوان را نمی شناسید! جوان خواسته هایی دارد و آن گاه نمونه هایی از کارهای جوانان غربی و آزادی (بخوانید بی بند وباری) آن ها را فهرست می کند.

اما پاسخ این است که هیچ کس منکر خواسته ها و شور و نشاط جوان نیست. اما او قبل از اجرای بی معیار نیازها باید به کاوش پرداخته و بفهمد که جوانی یک بخش از حیات کلی انسان است و دستگاه آفرینش برای انسان، انسانیت و هویتی ارجمند را ترسیم نموده که ارضای احتیاجات باید در آن چارچوب انجام گیرد، تا این سرمایه ی بزرگ و سترگ آسیب نبیند.

مهم ترین بدبختی، جهل درباره ی خویش، پناه بردن به هیجانات مصنوعی به جای ایمان و کسب رضایت فردی و نسبی شدن همه ی ارزش هاست; چون کسی که خود را نشناخت خدا را نمی شناسد و نتیجه چنان می شود که برژینسکی از جامعه ی امریکا گزارش داده است: «جامعه ای که به هیچ یک از ارزش های مطلق اعتقاد ندارد، بلکه در عوض رضایت فردی را هدف قرار می دهد جامعه ای است که در معرض تهدید و فساد قرار دارد. امریکا به وضوح نیازمند یک دوره باز اندیشی، بازنگری فلسفی و انتقاد از فرهنگ خودی است. امریکا باید به درستی این واقعیت را بپذیرد که لذت طلبی همراه با نسبی گرایی که راهنمای اصلی زندگی مردم شده است، هیچ گونه اصول ثابت اجتماعی را ارایه نمی دهد.»(13)

روش شناخت هویت خویش

دو راه بسیار ساده اما عمیق و سازنده برای شناخت داریم:

1. مقایسه;
2. تحلیل; اصل جالبی که می گوید: هر نیازی در انسان نمایشگر یک استعداد است. (14)

ما در مقایسه ی خودمان با دیگر حیوانات درمی یابیم که در پنج مورد با آنان اشتراک داریم: هوش، حافظه، ادارکات حسی، احساسات و حواس و چه بسا که آنان در برخی از این خصوصیات از ما قوی تر باشند، اما به خاطر استعدادهای بزرگی چون تفکر، تعقل، وجدان و روحی برتر ممتاز می شویم چنان که قرآن از آن به عنوان آفرینشی دیگر یاد می کند. (15)

اما معیار دوم که اصل دقیقی است می گوید هر نیازی در انسان نمایشگر استعدادی بزرگ است. مثلا نیاز به اعتراف نمایانگر وجدان، نیاز به نجوا نماینده ی روح و نیاز به آزادی نمایانگر اراده و انتخاب می باشد. در نتیجه جوان می تواند خویشتن را با پرسشی بزرگ روبه رو کند که آیا با این همه سرمایه می توانم به شغلی چون خوردن، خوابیدن و خوش بودن راضی شوم؟

آیا زیستنی چنین، حبس شدن در مداری بسته و محدود نیست؟ و انسان را در باتلاق بیهودگی نمی برد؟

این جاست که باید اهداف بلند را به رهنمود دین پیدا کنم که پنجره ای به سوی بالا می گشاید و هدف برتر را نشان می دهد.

بیهوده نیست که ما را با این پرسش بزرگ روبه رو می کنند که «ارضیتم بالحیوة الدنیا» ؟ آیا به همین زندگی محدود دل خوش کرده اید؟(16)

چه شکرهاست در این شهر که قانع شده اند

شاه بازان طریقت به مقام مگسی

بال بگشا و صفیر از شجر طوبی زن

حیف باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی (17)

این درک مختصر از هویت خویش، سودای سر بالا را در انسان زنده می کند و جوان از تنوع طلبی و تنزل، به تحرک روی می آورد.

چنین است که همت های بلند شکل می گیرد و جوان به شکوفایی خود می اندیشد نه آن که به صورت تصنعی خود را به این و آن تشبیه کند. چه خوب گفته است دانشمندی:

آدم دیوانه می گوید ای کاش من فلانی بودم، آدم عصبی می گوید ای کاش جای فلانی بودم و آدم عاقل می گوید کاش خودم همان باشم که باید باشم. در حالت های سردار رشید اسلام، جوانمردی چون حاج همت می خوانیم:

قبل از عملیات، یک شب که حاجی خانه آمد، سراپا خاک آلوده بود. چشمانش از بی خوابی ورم کرده و قرمز شده بود. فصل سرما بود و او به خاطر سینوزیت شدیدی که داشت، احساس ناراحتی می کرد. وقتی وارد خانه شد، دیدم می خواهد نماز بخواند، گفتم: لااقل یک دوش بگیر، غذایی بخور، بعد نمازت را بخوان. با تعجب گفت: من این همه خودم را به زحمت انداخته ام و با سرعت به خانه آمده ام که نماز اول وقت را از دست ندهم، حالا چه طور می توانم نماز نخوانده غذا بخورم؟ (18)

راستی که در مقابل این رادمردان باید گفت:

همتم بدرقه ی راه کن ای طایر قدس

که دراز است ره مقصد و من نو سفرم

آری جوان ما باید فریب زرق و برق ها را نخورد و با واقعیت خود آشنا گردد. در غیر این صورت دچار بن بست های جوانان در غرب می شود که با همه ی درخشش، نوری ندارند. شعارهای جوانان در غرب حاکی از ناامیدی و گم گشتگی هویت است. آنان در برخی گفته ها و چیزهایی که بر لباس هایشان نقش بسته می گویند:: we are alive ,we dont live ما زنده ایم زندگی نمی کنیم! یا در شعاری دیگر: no future یعنی آینده ای نیست. و چنین است که به جای دل سپاری به ایمان، در جست و جوی هر چه بیشتر لذت فردی و هیجان (excitement) ، دیوانه وار به هر دری می زنند.

گزارشات عینی نویسنده ی کتاب «در غرب خبری نیست» از اعتیاد به حشیش و مواد مخدر، خشونت، تجاوز، سرقت، قمار و موسیقی پر سر و صدای دیسکو، بسیار تکان دهنده است. (19)اما چنان که در این گذر کوتاه درخودشناسی دیدید، بینش دینی با نشان دادن سرمایه های زیادتر انسان به او عظمتش را یاد آور می شود، تا به کارهای حقیر و آرمان های کوچک قانع نشود و حتی استمرار و ادامه ی بعد از مرگ را درک کند. این شناخت درست از خویش، جوان را با هویتی شگرف روبه رو می نماید که زندگی با مرگ تمام نمی شود و به عینیت عالم ایمان می آورد، (20)که زمینه ساز نماز و پیوند و باطن هستی و ایجاد شور و نشاط او نجات از نومیدی است.

این ادراک از استعدادهای بزرگ انسانی پرسشی را در ذهن آدمی زنده می کند که در سکوت نیز فریاد دارد.

آن پرسش این است: آیا برای زندگی 60- 70 سال، همان غریزه ها کافی نبود؟

آیا برای اهداف کوتاه مدت مثل خوردن و خوابیدن و خوش بودن، نیاز به این همه استعداد، آن هم استعدادهای مزاحم خوشی بود؟

زیرا عقل و فکر آدمی را آرام نمی گذارد مگر از کارش بیاندازیم.

**خصلت سوم: عاشق پیشگی**

مرا اسیر محبت کن،

که چون پروانه را شمعی نسوزاند نشیند بر سر صد گل سحرگاهان

حالت رؤیا و عاشق پیشگی چنان بر سال های جوانی سایه می افکند که پیوسته دل بسته و دل می کند. البته نمی توان خصوصیات مثبت دیگر مانند عرفان طلبی، اخلاق گرایی و معنویت خواهی را انکار نمود، اما مساله ی اصلی این است که شرایط گوناگون افراد و حساسیت این دوره و عدم دسترسی به رهنمودهای لازم، موجب اشتباه در انتخاب محبوب حقیقی می شود. در این نوشته قصد نداریم عاشقی را مذمت کنیم، بلکه می گوییم، اصلا ما عاشق به دنیا می آییم و قصد داریم معشوق واقعی را انتخاب کنیم. (21)

نکته ی اصلی این است که اولا، معشوق انتخاب ما باشد و ثانیا، آن محبوب در شان و شایسته ی انسان باشد.

مشکل اساسی این است که جوانان محبوب هایی را برمی گزینند که دردی از آن ها دوا نمی کند.

در همین راستا مشاهده می کنیم که قهرمانان بی معیار و گاه فریبکار، (22)خوانندگان و هنرپیشه هایی که بیشتر نقش فضیلت را بازی می کنند و یا فردی از جنس مخالف سوژه ی این عشق است و متاسفانه این عشق پایدار نیست، چرا که ریشه ی محکمی ندارد;

عشق هایی کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی بود

البته قهرمانان را می توان دوست داشت، اما نمی توان آن ها را به عنوان محبوبی که قلب، را اشغال کند، قبول کرد. قلب، این کانون احساس و عاطفه که نیروی حرکت اعضا را تامین می کند، نباید در سیطره ی موجودی محتاج و فقیر قرار گیرد. این قلب خانه ی کس دیگری است، قلبی که حتی کار فیزیکی آن را نیز نشناخته ایم. (23)

محبوب های تحمیل شده به دنبال نیازهای خود هستند و نمی توانند برای رشد و کمال انسان کاری بکنند.

اما عشق به جنس مخالف، چه برای پسر و چه برای دختر، باید در بستری سالم ارضا شود. از آن جا که در بینش دینی همه ی نیازهای آدمی محترم شناخته شده، آن بستر سالم و پایدار نیز با ازدواج و تشکیل خانواده تامین می شود; کانونی که عشق و رحمت پالایش شده ی آن تضمین شده است.

در عین حال، همه ی این موارد در شکل مثبت خود نیز برطرف کننده ی نیاز گسترده و دل بزرگ آدمی به ویژه جوان نیست.

افسوس که عمری پی اغیار دویدیم

از یار بماندیم و به مقصد نرسیدیم

سرمایه ز کف رفت و تجارت ننمودیم

جز حسرت و اندوه متاعی نخریدیم

بر سنگ نمودیم که ببینیم رخ دوست

جان ها به لب آمد رخ دلدار ندیدیم

دست نوشته ها و دل نوشته های جوانان در تجربه ی این گونه عشق ها، داستان های نافرجامی را رقم زده است که با همه ی تلخی ها حاوی تجارب خوبی است. (25)

اما محبوب واقعی کسی است که کامل، بی نیاز، دارا، توانا، نزدیک، زیبا و مهربان باشد. کسی که مرا برای خودم می خواهد نه برای خودش. آن که مرا نردبان خواسته های خود قرار نمی دهد. خوب است به قسمتی از گفت و گوی برخی از این جوانان که با یکدیگر ارتباط عاشقانه (26)برقرار کرده اند، توجه کنید:

س: آیا حاضرید اگر شرایط مهیا شود، با همین دخترانی که با آن ها ارتباط برقرار کرده اید ازدواج کنید؟

ج: به هیچ وجه!

س: چرا؟

ج: چون برای زندگی مشترک در بلندمدت قابل اعتماد نیستند. دختری که این گونه ساده و بدون هیچ قید و بندی مرا به دوستی انتخاب می کند، از کجا معلوم فردا با کس دیگری روی هم نریزد و طرح دوستی نیاندازد. به این گونه دختران برای ازدواج نمی توان اطمینان کرد. به نظر شما آیا دختری که زیباترین عکس ها را برای ما می فرستد و نامه های عاشقانه می نویسد، بدون این که ما را دقیقا بشناسد، قابل اعتماد است؟

آدم ها در زیباترین شکل عاشقی، پاسخ دهنده ی نیاز خود هستند. این محبوب واقعی کسی جز خدا نیست. خدایی که

1. رحمن: بخشنده است و گیرنده نیست.

2. رحیم: مهربان است و در محبتش سیاست ندارد که علف بدهد تا شیر و پشم و کشک بگیرد، چرا که بی نیاز (صمد) است.

3. نزدیک است: از رگ گردن نزدیک تر و فاصله ی بین تو و قلب تو است. (27)

4. داناست، که علیم نامیده شده است.

5. تواناست، چون قدیر است.

6. زیباست، چرا که جمیل است; حسن آن دارد که یوسف آفرید.

و این انتخابی درست و جاودانه است که عاشقان فداکار ساخته و پاسخ گوی همه ی ابعاد وجود آدمی است. پس خدا را سپاس گوییم که به سنگ، جوشش و به خاک رویش و به آسمان بارش و به انسان ارزش داد.

این عشق همان عشقی است که به انسان مسؤولیت می بخشد، زیرا بدون ناظری در هستی، مسؤولیت پشتوانه ای ندارد. اما او نور هستی است(28)و بدون نور او نمی توان بار تعهد ریشه داری را بر شانه نهاد. در شهر نابینایان چه با لباس باشی و چه عریان! و در شهر ناشنوایان، چه ناسزا بگویی، چه حرف نیک!

چون بی سر و پا باشد اوضاع فلک چونین در سر هوس ساقی، در دست شراب اولی

پس آن چه او داده بازدهی می خواهد و نباید نعمت ها را راکد گذاشت که عذاب دارد و اگر هم تحرک و شکری داشتی، زیادی توسعه ی خودت و وجودت پاداش توست. (29)

خدا نمی خواهد که، از نعمت ها بهره نگیریم، بلکه می خواهد که با نعمت های او عصیان و گناه نکنیم، چرا که گناه، مبارزه با قانونمندی ها و نظم عالم است و ضدیت با این قانون ها و بی اعتنایی به قواعد او ضربه و صدمه ی متقابل دارد. وقتی از شهید چمران پرسیدند، چرا در چهار گوشه ی اتاقت آیه ی «فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و...»را نوشته اید، پاسخ داد: «می خواهم هر لحظه و به هر طرف که نگاه می کنم، این پیام را به یاد بیاورم که هستی با شعور، با نشاط و آگاه است .»

البته محبوب های دیگری هم هستند که عشق به آن ها همان عشق به خداست; چنان که فرموده اند: «احب الله من احب حسینا; خداوند، دوستدار حسین را دوست دارد.»

این همان عشقی است که هدایت می کند، نجات می دهد و بدون شراب مست می کند. چنان که در خاطره ی رییس دانشکده ی معارف اسلامی امام صادق (ع) آمده است: یک دانشجوی فرانسوی - که فلسفه می خواند - در شهر لیون، خواستار شرکت در جلسه ی عزاداری امام حسین (ع) می شود. به او آدرس «مسجد ژیور» که در آن مراسم عزاداری برگزار می شد، داده می شود. «آقای دکتر ایوبی » رییس دانشکده از جوان دانشجو می خواهد پس از مراسم، احساس خود را از طریق پست الکترونیکی بازگو نماید. فردای آن روز دانشجوی فرانسوی در پیامی که برای دکتر می فرستد، چنین می نویسد:

«دوست گرامی، من به مسجد آمدم، چون قطره ای از اقیانوس، برای اولین بار در سوگ یک مرده گریستم، مرده ای نه مثل دیگر مردگان، مرده ای که به رغم گذشت بیش از یک هزاره، گویی هنوز زنده است، دیشب را مست سر بر بالین گذاشتم، و برای اولین بار مست بودم، بدون آن که قطره ای شراب خورده باشم و این مستی را مدیون تو هستم و از تو هزاران بار متشکرم، هزاران بار.»(30)

4. خود شیفتگی

گر چه خداوند، غریزه ی خود دوستی و خود خواهی را در وجود ما نهاد و این حس موجب حفظ و مصونیت انسان در خطرات می شود، اما هیچ چیز در شکل افراطی آن سرانجام خوبی ندارد.

خودشیفتگی موجب تضعیف حس احترام به دیگران و عدم شناخت حق آن ها است و علاوه بر این هرز رفتن انرژی های خود جوان را نیز به دنبال دارد.

گاهی مشاهده می شود که ساعات زیادی از عمر یک جوان در برابر آینه و آرایشگاه ضایع می شود و لباس هایی خوب با اندک تغییری در مد کنار گذاشته می شوند، توقعات بالا می رود و تحمل پایین می آید. این خودشیفتگی به از خود بیگانگی منتهی می شود.

این احساس اگر هدایت نشود، موجب از بین رفتن اطمینان و اعتماد به نفس در بین جوانان و نوجوانان می شود. نویسنده ی کتاب «در غرب چیزی نیست » ، چنین گزارش می کند: «در میان جوانان، توجه به ظاهر و قیافه ی شخصی و نیز جثه و هم شکل شدن با بازیگران زیبا اندام و قوی هیکل فیلم های ویدیویی و تلویزیونی شایع شده است و حدودا 100 هزار جوان دختر و پسر (تحقیقات دسامبر 1992) را به فعالیت های بدن سازی در کلوپ ها و باشگاه های ورزشی و یا به طور خصوصی جذب کرده است.

تقلب و حقه بازی در مسابقات ورزشی یا نیرومند جلوه دادن با استفاده از داروهای نیروزا (دوپینگ) نیز مانند دیگر مفاسد و بی بند و باری ها، از غرب به دیگر کشورهای جهان، از جمله ایران سرایت کرده است.

این داروها در دختران و پسران عوارض جانبی فراوانی دارد...» (31)

در هر حال این خودخواهی، جامعه را که به ایثار و فداکاری نیازمند است (و البته این نیرو در جوان نهفته است)، راکد نگه داشته و خود فرد را ساکن، بلکه دچار عقب گرد می کند. خود شیفتگی طوفانی سهمگین به دنبال دارد.

اما با معیارهایی که در باب عاشق پیشگی گذشت، جوان از خودشیفتگی به خدا شیفتگی می رسد. این بینش مراقبت از خویش را با دستورهای خداوند که برای رویش آدمی است، همراه می کند: «حی علی الفلاح; بشتابید برای رویش!»

این بینش هم چنین روح فداکاری را زنده می کند و از محور بسته ی خویش بیرون می آورد. جوان با این حرکت نیروهای باطنی خود را آزاد می نماید و استعدادهایش بالاتر از شکوفایی جهت می یابد، زیرا عبد آزاده ای است که شکل گرفته. بخار آزاد هرز می رود، اما در یک سیستم حرکت و نور می آفریند. پس احساس مسؤولیت نسبت به انسان ها و مشکلات آنان از خدا خواهی ریشه گرفته و آدمی را عاشق سرنوشت مردم می کند. در این تلاش گرچه می خواهیم سودی به دیگری برسد، اما باطن خودمان پالایش می شود و به رویش می رسیم.

ندای «حی علی الفلاح » در اذان برای به جنبش در آوردن همین قابلیت ها است; بشتابید برای روییدن.

وقتی علی (ع) در هوای گرم به کندن زمین می پردازد و قنات حفر می کند و ناگهان آب به ضخامت گردن شتر فوران می کند، در همان جا قلم و پوستی طلبیده و قنات را وقف می نماید، این از خودگذشتگی، علی (ع) را بر فراز تاریخ می آورد و در دل ها جاودانه می سازد; چنان که جوانانی چون حضرت علی اکبر (ع) در تاریخ، الگوهای برتر شناخته می شوند و در جامعه ی ایرانی قبل از انقلاب که جوانان فقط به لباس و مو و اداهای غربی و موسیقی های جاز مشغول شده بودند، شوری دیگر می آفریند و خیزش بزرگ انقلاب اسلامی را شکل می دهد و جوانان در این بستر متحول شده و در کوره ی گداخته ی جنگ، ناب ناب گردیدند; ای کاش این رود پرخروش از تب و تاب باز نایستد!

اکنون کشور ما از آنان حماسه ها، جوانمردی ها، ایثارها و عشق ها نمونه هایی سراغ دارد که سینه ی تاریخ گنجایش آن را ندارد.

درباره ی «شهید مهدی باکری » فرمانده ی لشکر عاشورا می خوانیم: «خودشان را همیشه بسیجی قلمداد می کردند... حتی نزدیک ترین افراد لشکر نیز نمی دانستند که ایشان مهندس است.»

ناراحتی کتف، مزاحمتی دایمی برای آقا مهدی بود، جایی که قبلا مورد اصابت تیر قرار گرفته بود. به همین دلیل می توانست بارهای سنگین حمل کند. یک روز تصمیم می گیرد، برای سرکشی و کسب اطلاع از کمبودها از انبار بازدید به عمل آورد. مسؤول انبار «حاج امرالله » بود; پیرمردی با محاسنی سفید و چهره ای گشاده، وقتی آقا مهدی به آن قسمت می رسد، حاج امرالله و هشت بسیجی جوان دیگر در حال خالی کردن بار کامیونی بودند که تازه از راه رسیده بود. حاج امرالله که مهدی را از روی قیافه نمی شناخت، وقتی می بیند ایشان در کناری ایستاده و آن ها را تماشا می کند، داد می زند: جوان! چرا همین طور ایستاده ای ما را تماشا می کنی؟ بیا بابا این گونی ها را تا انبار ببریم. آمده ای این جا کار کنی! یادت باشد که تا هر وقت که شد باید پا به پای این هشت نفر، این بارها را خالی کنی فهمیدی؟

و آقا مهدی با معصومیتی صمیمی پاسخ می دهد: بله، چشم.

سپس با آن که حمل گونی هایی به آن سنگینی روی کتف مجروح بسیار مشکل است، بدون ناراحتی، چابک و تند، گونی ها را خالی می کند. نزدیکی های ظهر، شخصی به نام «طیب » برای دادن یک سری وسایل به حاج امرالله به آن جا می رود. بعد از سلام و احوالپرسی، حاجی به او می گوید: یک بسیجی پر کار هم امروز به ما کمک می دهد. نمی دانم از کدام قسمت است، می خواهم بروم و از «بصیرتی » بخواهم که او را به قسمت ما منتقل کنند.

او می پرسد کدام بسیجی؟ او آقا مهدی را نشان می دهند.

طیب متعجب می شود و به سرعت به طرف آقا مهدی می رود و گونی ها را از شانه های او برداشته و با ناراحتی به حاج امرالله می گوید: هیچ می دانی این شخص کیست؟ این آقا مهدی است، آقا مهدی باکری فرمانده ی ما!»

### حسن ختام بحث

در پایان این بررسی لازم است از دو نکته ی مهم دیگر یاد کنیم:

1. تحول در مفهوم زیبایی 2. مساله ی اشتغال جوان

حس جمال خواهی و زیبایی طلبی آن چنان با فطرت آدمی آمیخته است که نیازی به اثبات ندارد، اما باید در معنای آن تامل نمود.

زیبایی به سه مفهوم تعریف شده است:

1. هماهنگی یا تناسب یک چیز با خودش (هارمونی) .

2. هماهنگی یک چیز با فضایی که در آن است.

3. هماهنگی یک چیز با هدف آفرینش خودش (حسن) .

بدیهی است که تناسب یک چیز با خودش زیبایی دارد، مانند تناسب صورت یک آدم با اعضای بدن او و تناسب یک ماشین با قطعات خودش. هماهنگی یک شی ء با فضایی که در آن است، بخشی از مفهوم زیبایی است، مانند آن که نمی توان لوستر بزرگ یک مسجد را برای یک اتاق دوازده متری نصب نمود که زیبایی ای ندارد. در این دو مرحله نمی توان بسیاری از چیزها و فراز و نشیب های زندگی مانند بیماری، رنج، غم و شکست ها را زیبایی دید. چنان که «راسل » گفته است: «من به سهم خودم در کرم کدو، زیبایی نمی بینم. اما اگر مفهوم زیبایی را درست تحلیل کنیم (مفهوم سوم) آن گاه می بینیم که همه چیز زیباست » ; حتی خون، دود و آتش. چنان که زینب کبری (س) در پاسخ به این جمله ی ابن زیاد (لع) که گفت: «کار خدا را با برادرت چگونه دیدی؟» فرمود: «ما رایت الا جمیلا» من از خداوند جز زیبایی ندیدم! (بحار الانوار جلد 45، ص 116)

آری! در تفکر بالنده ی دینی زیبایی چنین تعریف می شود: «هماهنگی یک چیز با هدف و کاری که از او خواسته اند.»

این است که از زیبایی با کلمه ی حسن یاد می شود و حسن یعنی هر چیزی که موافق با مقصودی که از نوع آن در نظر گرفته اند، باشد. (32)با این تصور بلند از زیبایی دیگر نمی توان زیبایی را در چهره ای متناسب دید که در مسیر و هدف آفرینش خود نیست; یعنی هر چند این چهره زیبا باشد، اما چون در جهت اصلی خود نیست، زشت و نازیبا است و به عکس انسانی که خودش را بدبو و با پوست سیاه توصیف می کند، زیباست و وجودش معطر است. چنان که امام باقر (ع) از امام سجاد (ع) نقل می کند: پس از عاشورا که مردم برای دفن کشته ها به میدان آمدند، پس از چند روز بدن «جون » (غلام سیاه ابوذر غفاری که در کربلا به شهادت رسید) را در حالی یافتند که بوی مشک از آن به مشام می رسید. (33)

دقیقا به همین دلیل باید قبول کنیم که شبدر با گل لاله فرقی ندارد و کرکس نیز مثل بلبل زیبا است.

«پس، چشم ها را باید شست، جور دیگر باید دید.»(34)

در این نگاه، انسانی که از خط عبودیت و پیوند با تصویرگر هستی قهر کرده و عصیان گری می کند و به این نور هستی کفر می ورزد، زشت است. هر چند خویش را به هفت قلم بیاراید و در نظرها جلوه کند. با این نگاه است که می توان این خاطره های بلند را فهمید:

«شهید بابایی بیشتر وقت ها سرش را با ماشین نمره ی چهار ماشین می کرد. این موضوع علاوه بر وضعیت ظاهری و نوع لباسی که به تن می کرد، موجب می شد که ما در راه بندهای مناطق عملیاتی با مشکل مواجه شویم، زیرا معمولا نام یک سرهنگ شکل و شمایل خاصی را برای عام مردم القا می کند... .

یک روز در طول مسیر که با هم می رفتیم، ایشان به طور خصوصی در مورد طرز لباس پوشیدن من صحبت کردند و گفتند: این لباس های امریکایی که شما به تن می کنید، معنویت جبهه را به هم می زند.

من در پاسخ گفتم: من به لباس شیک پوشیدن علاقه دارم.

در ادامه گفتم: حالا می خواهم بپرسم، چرا شما همیشه سرتان را ماشین می کنید. آخر حیف نیست که این موهای مجعد و زیبا را می تراشید، ناسلامتی شما جوان هستید.

ایشان سکوت کردند و چیزی نگفتند. آن روز گذشت. در یکی از روزها که در منطقه ی عملیاتی بودیم، من پس از خواندن نماز صبح به جلو آیینه رفتم و مشغول شانه زدن موهایم شدم. با توجه به بلند بودن موهایم این عمل مدتی طول کشید. تا این که صدای خنده ی آهسته ای مرا به خود آورد. به طرف صدا برگشتم، متوجه شدم شهید بابایی است که در کنار سوله دراز کشیده است. او از جایی که خوابیده بود، نیم خیز شده و به من نگاه می کرد.

من شانه را داخل جیبم گذاشتم. بابایی رو به من کرد و گفت: می خواهی یکی از دلایل تراشیدن موی سرم را برایت بگویم؟ من الان یک ربع تمام است که می بینم شما جلو آیینه ایستاده ای و موهایت را چپ و راست می کنی. می دانی که زیر هر تار مویت یک شیطان خوابیده؟ غرور این موها تو را در جلوی آیینه نگه داشته و فکر می کنی که اگر موهایت را به طرف چپ شانه کنی خوش تیپ تر خواهی شد و یا بالعکس. ولی من سرم را از ته تراشیده ام و یک قیافه ی معمولی به خود گرفته ام. قیافه ی معمولی هم هیچ وقت انسان را مغرور نمی کند.

من دیگر حرفی برای گفتن نداشتم. از صحبت های او دریافتم که چقدر با نفسش مبارزه کرده و به همین خاطر انسان کاملی شده است.»(35)

و در خاطره ای زیبا از همسر شهید چمران می خوانیم:

«روزی یکی از دوستانم به من گفت: غاده! تو می گفتی که از مرد طاس و بی مو خوشت نمی آید، پس چطور با چمران ازدواج کردی؟

من گفتم: راستی چمران طاس است؟ باید ببینم.

آن روز هنگامی که چمران به منزل آمد، به او نگاه کردم و گفتم: مصطفی تو واقعا طاس هستی؟»

این پرسش حاصل تاثیر همان دیدگاهی است که همسر چمران، او را در اندازه های هدف و آرمان حقیقی خود، به عنوان یک مسلمان می بیند و در نتیجه همه چیز او را حسن می بیند. او واقعا تا به حال به کم بودن موی سر دکتر چمران فکر نکرده بود (36)و درست به همین دلیل است که پیامبر (ص) به فردی که سعی می کند نقص پای خود را بپوشاند، می گوید: «هرگز لازم نیست چنین کاری بکنی! در خلقت خداوند زشتی نیست.»

اما نکته ی دوم:

آن چه گذشت تصحیح فکری و روانی اندیشه ی جوان در باب مسایل او بود و قطعا در عمل تاثیر خود را می گذارد، چنان که در نمونه های مختلف مشاهده گردید.

اما دولت و جامعه و خانواده هم باید جوان را در این شناخت یاری دهند. از جمله کارهایی که از وظایف نظام محسوب می شود، به کار گرفتن ساز و کارهایی در جهت اشتغال جوان است، زیرا اگر جوان مشغول نباشد و انرژی خود را مصرف نکند شکار شیطان می شود، به ویژه کسانی که با فکر و اندیشه هم سر و کاری ندارند. امام علی (ع) فرمود: «المهمل لاوقاته فهو صید الشیطان; بیهوده گذراننده ی اوقات شکار شیطان است .»(38)

نگارنده پاسخ خود را به عهده ی خود جوان می گذارد. چنان که در ادامه ی مصاحبه ای که از یک روزنامه ی صبح نقل شده، خبرنگار از جوان می پرسد:

خود شما جوانان چه راه حل هایی را برای جلوگیری از این فاجعه پیشنهاد می کنید؟

ج: برای جوانان فرصت های شغلی ایجاد کنند، برای پر کردن اوقات فراغت آن ها برنامه ریزی کنند، امکانات ورزشی رایگان را در اختیار آن ها قرار دهند، شرایط و فرهنگ ازدواج جوانان را آسان کنند و جوانان را با شعارهایشان برای نردبان ساختن و بالا رفتن از آن ها فریب ندهند. آن وقت خواهید دید تمام این مواردی که شما معضل اخلاقی و... می دانید، برطرف خواهد شد.

البته این کار با شعار حل نمی شود. اگر در جامعه کسانی هستند که دلسوز جوانان هستند، بروند و این کارها را حتی با همکاری خود جوانان انجام دهند، آن وقت خواهید دید، همین جوانان با تلاش و نشاط بیشتر کشور خود را آباد خواهند کرد. (39)

پی نوشت ها:

1. نهج البلاغه، ترجمه ی علامه محمد تقی جعفری، وصیت به امام حسن (علیه اسلام)، ص 817.

2. مسایل نوجوانان و جوانان، دکتر محمد خدا یاری فرد، ص 11.

3. میزان الحکمة، ج 5، ص 7.

4. نهج البلاغه، کلمات قصار.

5. میزان الحکمة، ج 5.

6. میزان الحکمة، ج 5، ص 9.

7. روضه ی کافی.

8. روضه ی کافی.

9. میزان الحکمة، ج 5، ص 7.

10. در تقسیم بندی معروف رسول اکرم: فرزند در هفت سال اول فرمانروا و هفت سال دوم فرمانبر و هفت سال سوم، وزیر است. (جوان و احساسات، مرحوم فلسفی) .

11. نهج البلاغه ی صبحی صالح، کلمات قصار، شماره ی 86.

12. خارج از کنترل، زی بیگنوبرژینسکی، ص 128.

13. خارج از کنترل، ص 129.

14. مسؤولیت و سازندگی، استاد علی حائری، ج 1.

15. سوره ی مؤمنون آیه ی 14 بعد از سیر تکاملی نطفه تا انسان از آفرینش دیگر یاد می کند که همان ترکیب ممتاز آدمی است.

16. توبه / 38.

17. دیوان حافظ.

18. سردار خیبر، خاطراتی از حاج ابراهیم همت، فرمانده لشگر محمد رسول الله ( صلی الله علیه و آله)، ص 143.

19. در غرب خبری نیست، منوچهر دبیرسیاقی، ص 111، 112، 118، 119 تا 122.

20. آنان که به غیب ایمان آورده و نماز به پای می دارند. (بقره/ 2) .

21. خدا ایمان (عشق) را محبوب شما قرار داد و در دلهایتان مزین نمود.

22. موضوع استفاده از مواد انرژی زا در غالب رشته ها فاجعه ی مداومی در ورزش است. / سوره ی حجرات.

23. قلب در هر دقیقه هفتاد بار و در هر ساعت چهار هزار و دویست بار و در شبانه روز 100800 و در یک سال 36792000 بار، باز و بسته می شود. دمی آسایش ندارد. کدام فلزی را سراغ دارید که در یک سال سی و شش میلیون بار اصطکاک پیدا کند و ساییده نشود؟ دانشمندان محاسبه کرده اند، انرژی و نیرویی که در 12 ساعت از قلب به دست می آید، قادر است یک وزنه ی 65 تنی را از زمین بلند کند. قلب از لحاظ سرعت، حیرت انگیز می باشد. جریان خون که از قلب شروع می شود 7500 کیلومتر راه، معین مسافت تهران تا نیویورک را طی می کند. مقدار خونی که به وسیله ی تلمبه ی قلب در ظرف یک سال زده می شود، حدود دو میلیون و شش صد هزار لیتر می باشد که برای حمل آن دست کم به 81 تانکر عظیم نیاز است. اگر به ماهیچه ی قلب نگاه کنید آن را جسمی ضعیف و سست می بینید. این قدرت عظیم و این نیروی خستگی ناپذیر را، چه کسی به این ماهیچه ی کوچک داده است؟ چه کسی قلب را به این وظایف سنگین راهنمایی می کند؟ چرا قلب استراحت نمی کند؟ اگر استراحت کند انسان می میرد، چه کسی به وی گفته استراحت تو برای صاحبت مرگ می آورد؟

24. روم / 21.

25. کتاب‌هایی مانند: «پشت دیوارند امت»، چاپ انتشارات کیهان، نمونه خوبی برای مراجعه جوانان است.

26. مصاحبه با جمعی جوانان بی کار، روزنامه ی جمهوری اسلامی، سوم اردیبهشت 1380.

27. ق / 16; انفال / 24.

28. نور.

29. ابراهیم / 7.

30. مجله ی پیام صادق، شماره ی 28.

31. در غرب چه می گذرد؟ ص 116- 117.

32. تفسیر المیزان، ترجمه، ج 5، ص 12.

33. فرهنگ عاشورا، ص 131، به نقل از بحارالانوار، ج 45، ص 23.

34. سهراب سپهری.

35. پرواز تا بی نهایت، ص 211، خاطره ی سرهنگ صراف درباره ی سرلشکر شهید عباس بابایی.

36. مصاحبه با همسر شهید چمران، انتشارات بنیاد چمران.

37. میزان الحکمة، باب خلقت و خلق.

38. غرر الحکم.

39. جمهوری اسلامی، سوم اردیبهشت 1380.